

باسورث و تاریخ غزنویان

○ ابوالحسن مبین

○ عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد



نام باسورث برای محققان و تاریخ پژوهان کشور نامی آشنا است.
کلیفورد ادموند باسورث (یا بوث ورث) Clifford Edmond Bosworth در ۱۹۲۸م در شفیلد انگلستان متولد شد و تحصیلات خود را در کالج سن ژان آکسفورد آغاز کرد. سپس در رشته تاریخ و زبان‌های فارسی، عربی و ترکی به درجه یک افتخاری در دانشگاه ادینبورگ در سال ۱۹۵۶ نائل آمد و درجه دکترای خود را در رشته زبان‌شناسی به سال ۱۹۷۰ در دانشگاه منچستر اخذ نمود. هم‌اکنون استاد مطالعات اسلامی و عربی در دانشگاه منچستر می‌باشد. باسورث با تالیف کتابهایی نظیر تاریخ غزنویان، تاریخ سیستان^۱ و سلسله‌های اسلامی^۲ و مقالاتی در جلد‌های سوم،^۳ چهارم^۴ و پنجم تاریخ ایران کمبریج^۵ و در دایرة

المعارف اسلامی لیدن چاپ جدید و در دایرة المعارف بریتانیا و مقالات متعدد دیگر^۶ که متأسفانه هنوز به زبان فارسی ترجمه نشده، تخصص و توانایی خود را در زمینه تاریخ ایران و اسلام نمایان ساخته است.

از این میان بررسی کتاب تاریخ غزنویان باسورث می‌تواند تا حدودی مهارت و توان درک و نقد و تحلیل وی را در مسایل تاریخی ایران روشن سازد. از ویژگیهای تاریخ غزنویان این است که مؤلف در هر بخش اطلاعات مفصل و مفیدی با ذکر توضیحات دقیق و محققانه راجع به موضوع در اختیار می‌گذارد و به این ترتیب خواننده را به وضوح با موضوع و نقطه نظرات مختلف آشنا می‌سازد. ارتباط منطقی و تاریخی که بین بخش‌های کتاب وجود دارد از دیگر ویژگیهای کار باسورث است، ضمن اینکه هر فصل بطور جداگانه و خاص قابل بررسی و دقت نظر است.

باسورث بحث خود را راجع به غزنویان به عنوان سلسله‌ای ترک با خاستگاه غلامی که به هنگام انقراض یا ادغام و زوال سلسله‌های قدیمی‌تر منطقه نظیر سامانیان، خوارزمشاهیان فریغونی و زیاریان و بویهیان خود را در مرزهای عالم ایرانی مستقر ساختند، آغاز می‌کند. وی در واقع تلاش کرده بر خلاف سابق که در غرب نگاه به غزنویان از دیدگاه مورخان هندی بود، نگرشی جدید با توجه ویژه به منابع ایرانی و بخصوص سه مؤلف بزرگ عصر غزنوی یعنی عبتی، گردیزی و بیهقی داشته باشد. وی از موضوع نقش سلاطین غزنوی در هند به عنوان طلایه داران فرهنگ و آیین اسلام که بیشتر مورخین هندی و پاکستانی به آن پرداخته‌اند، به سرعت و اختصار گذشته و در اینکه سلاطین غزنوی در هند، چنین نقشی ایفا کرده باشند، تردید کرده است.

قبل از باسورث مستشرقین علاقه چندانی به این خاندان نشان نداده بودند و تنها برخی از آنها

مقالاتی در این زمینه نگاشته بودند. باسورث با دقت بسیار سعی کرده روندی را که باعث شد غلامان ترک به پادشاهان خودکامه تبدیل شوند، بررسی نماید بخصوص در این زمینه بر نقش دستگاه‌های اداری این دوره که فنون و کارکنان آن ماخوذ از تشکیلات نظامی - اداری سامانیان بود، تاکید بسیار کرده است.

باسورث بر خلاف اشپولر^۷ و ناظم^۸ و بسیاری از مورخین ایرانی به ذکر وقایع و اقدامات سلاطین غزنوی، به صورت سالنامه‌نگاری پرداخته است. وی در سه بخش نخست از جلد اول تاریخ غزنویان بیشتر به بررسی نهادهای اداری، نظامی، اجتماعی و کاربرد آنها بویژه در خراسان و پایتخت اداری آن نیشابور پرداخته است. توجه بیشتر باسورث به خراسان از این رو است که این ولایت از لحاظ مادی و فرهنگی غنی‌ترین ولایت امپراتوری

قاب بندی تزئینی - غزنین - مرم - موزه افغانستان - کابل - سده پنجم هجری / یازدهم میلادی



باسورث از موضوع نقش سلاطین غزنوی در هند به عنوان طلایه داران فرهنگ و آیین اسلام که بیشتر مورخین هندی و پاکستانی به آن پرداخته‌اند، به سرعت و اختصار گذشته و در اینکه سلاطین غزنوی در هند، چنین نقشی ایفا کرده باشند، تردید کرده است

غزنوی بود. بخش پنجم و ششم کتاب با اشاره ویژه به نیشابور متوجه بررسی زندگی اقتصادی، اجتماعی، مذهبی و فرهنگی خراسان گردیده است. باسورث منابعی را که برای تهیه کتاب تاریخ غزنویان از آنها بهره جسته به ۶ گروه تقسیم کرده است:

تاریخهای عمومی و دودمانی و وقایع نامه‌ها نظیر مجمل‌التواریخ و القصص و تاریخ هلال صابی، تواریخ محلی نظیر تحقیق ماللهند، تاریخ سیستان و تاریخ بیهقی، زندگینامه‌ها نظیر اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید و یتیمه‌الدهر فی محاسن اهل‌العصر ثعالبی، آثار ادبی و آداب الملوک‌ها نظیر مفاتیح العلوم خوارزمی و لطایف المعارف ثعالبی، کتاب‌های جغرافیایی و سفرنامه‌ها نظیر حدودالعالم و احسن التقاسیم مقدسی و سفرنامه ابن فضلان، آثار شعری و لغوی

نظیر تذکره الشعراء سمرقندی و دواوین فرخی و عنصری و منوچهری. مسلماً توجه به این حجم انبوه منابع و بخصوص دید نقادی وی نسبت به آنها، ارزش و اهمیت کار وی را نمایان می‌سازد.

بخش اول از جلد اول کتاب به «امپراتوری غزنوی و اوج آن در عصر پادشاهی محمود» می‌پردازد و در چهار فصل بطور دقیق موضوعات مختلفی از جمله: خاستگاه امپراتوری غزنوی، ساختمان و اداره امپراتوری، سپاه و زندگی و فرهنگ درباریان را به بحث می‌گذارد. مؤلف مطلب خود را در این بخش با یادی از سامانیان آغاز کرده است زیرا در واقع غزنویان از دل حکومت سامانی بیرون آمدند و در بخشی کوتاه تمامی ویژگیهای مهم دولت سامانی از شیوه و نحوه حکومت و مملکتداری تا دیوانهای اداری، وضعیت اقتصادی و علم دوستی و فرهنگ پروری آنان را مورد بررسی قرار داده است. ما حاصل بحث او در مورد سامانیان به این نتیجه می‌رسد که سامانیان قصد آن داشتند به شیوه عباسیان دربار

خود را مرکز فرهنگی و زندگی پر شکوه سازند اما به جهت عوامل اجتماعی - نظامی، علاقه مفرط سامانیان به تقلید از عباسیان در حکومت و آیین دربار نتوانست از حد معینی فراتر رود و امرای سامانی هرگز نتوانستند از خود فرمانروایانی خودکامه بسازند.^{۱۰}

باسورث سپس به نحوه استقرار غزنویان در غزنه می‌پردازد و در ابتدا تاریخ بعد از اسلام منطقه غزنه را بررسی می‌نماید. به عقیده وی الپتگین بر سر آن بود که نظیر گروهی از غلامان ترک سامانیان که در مرزهای جنوبی امپراتوری سامانی استقلال زیادی کسب کرده بودند، قلمرویی برای خود دست و پا کند.^{۱۱} با آنکه استقلال واقعی این دولت به وسیله سبکتگین و پسرش محمود تأمین شد، بنیانگذار اصلی آن الپتگین شناخته می‌شود زیرا با بیرون آوردن غزنه از دست امرای محلی آن نواحی، برای خود یک پایگاه امن که او را از تعرض سرکردگان سپاه سامانی در امان می‌داشت، بوجود آورد.^{۱۲} به هر حال استقرار الپتگین در غزنه باعث شد تا پس از گذشت یک دهه حکومت به داماد او یعنی سبکتگین منتقل شود و او پادشاهی بیست ساله خود را آغاز نماید و حدود دولت غزنه را گسترش دهد. باسورث به این نکته اشاره می‌کند که سلاطین غزنوی درست نظیر سامانیان، آل بویه و زیاریان، نسب نامه نویسان دربارشان را بر آن داشتند تا گذشته آنان را به پادشاهان پیش از اسلام ایران پیوند دهند، نه به یک خاندان برجسته از ترکان کافر. از این رو بود که نسب آنها را به یزدگرد سوم آخرین امپراتور ساسانی مرتبط کردند.^{۱۳} در ادامه همین بخش، از چگونگی شکل‌گیری تشکیلات اداری و اقتصادی دولت غزنه و تأثیرپذیری آن از مناطق اطراف بحث می‌شود.

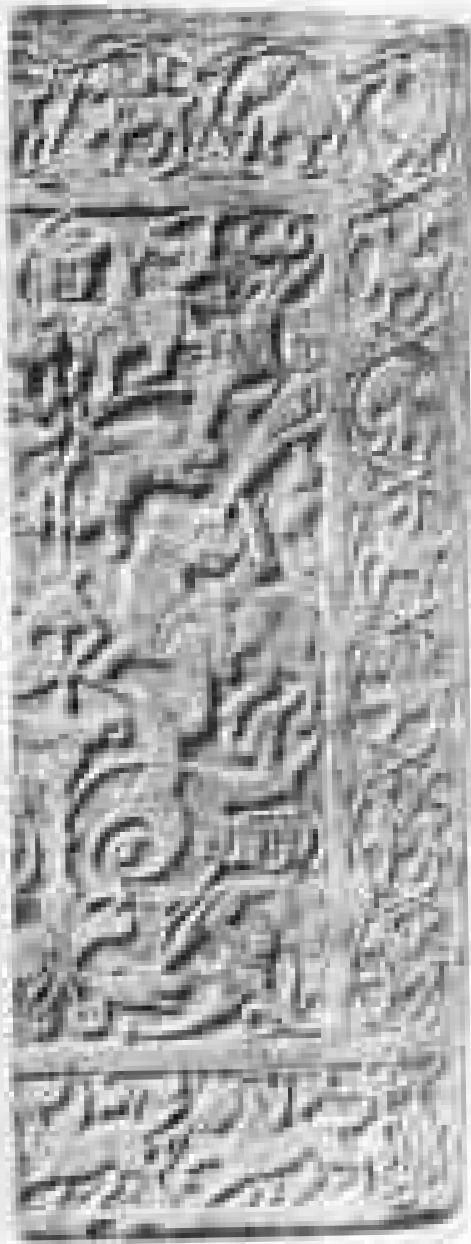
از دیدگاه باسورث در بخش جلوس محمود، اندیشه استقلال کامل از سامانیان بلافاصله بعد از مرگ پدر در ذهن محمود خطور نکرد بلکه اقامت در نیشابور و ملاحظه میزان استعداد و توانگری خراسان، وفاداری ظاهری به مخدومی را که هر روز ضعیف‌تر می‌شد به جاه‌طلبی شخصی مبدل کرد. بی‌تردید، این ثروت مادی ولایت خراسان بود که محمود را با آن اشتهای سیری‌ناپذیر برای پول و عدت جنگی به سوی خود کشاند.^{۱۴} همانطور که این هوس در میان قراخانیان نیز مشتعل بود و بارها برای فتح خراسان اقدام به لشکرکشی کردند. از این رو قلمرو آل سامان بین این دو نیروی ترک تقسیم شد و رود جیحون سرحد دو دولت گردید. ۳۸۹ ق / ۹۹۹ م .

در فصل دوم «ساختمان و اداره امپراتوری غزنوی» مورد بررسی قرار گرفته است. در واقع تلفیق سنت ایرانی حکومت و حق الهی سلطنت با اندیشه اسلامی در اینجا مدنظر بوده که سرانجام

بسوی قدرت مطلقه در درون امپراتوری غزنوی انجامید. به عقیده بارتولد عصر غزنوی، به ویژه دوران سلطنت محمود غزنوی در سراسر مشرق زمین واجد اهمیت بسیار است زیرا مبانی و مبادی دستگاه دولتی شرق اسلامی در عهد وی به کمال نایل آمد و هواخواهان این نظام مانند نظام الملک را برمی‌انگیخت که غالباً به محمود اشاره و استناد کند.^{۱۵}

به عقیده باسورث آنچه را ممکن است بیشتر جنبه عقیدتی قدرت سلاطین غزنوی خواند حمایت مذهبی آیین سنت از آنان و تحریض ایشان به داشتن مناسبات حسنه با خلفای عباسی بود. منتهی سبکتگین و محمود سنی متعصب بودن را از سامانیان تبعیت کردند. ظاهراً پیروی از غزنویان از سامانیان و آگاهی از بهره‌هایی که قدرت نوظهور آنان می‌توانست با داشتن منافع مشترک با دولت بغداد حاصل کند، سبب حمایت آنان از آیین سنت شد نه آنکه پادشاهان و توده‌های ترک ذاتاً تسنن را بر دیگر فرق اسلامی ترجیح می‌دادند. به عقیده وی پاک کردن قلمرو غزنویان از فرقه اسماعیلیه خصوصاً برای خشنودی خلفای عباسی صورت می‌گرفت و به همین منظور محمود در خراسان فرقه کرامیه را به ریاست ابوبکر محمد بن اسحق به آزار اسماعیلیان تشویق می‌کرد.^{۱۶} توجه به این نکته نیز لازم است که کاربرد لقب «سلطان» برای محمود غزنوی که او را بین امراء عصر ممتاز کرده بود از جانب خلف بن احمد صفاری از باب تملق و تواضع در حق او بکار رفت ولی از جانب خلیفه عباسی مورد تأیید قرار نگرفت و در سکه‌های او نیز هرگز ضرب نشد و تنها از سوی برخی شاعران و نویسندگان عصر از باب تملق در حق وی و پسرش مسعود تکرار گردید.^{۱۷}

در بررسی سازمانهای حکومتی محمود و مسعود و روابط سلاطین غزنوی با خادمانشان به این نکته باید اشاره کرد که پادشاهی مسعود برای دریافتن چگونگی گردش چرخ امپراتوری از بسیاری جهات در خور بررسی و تأمل است زیرا اثر گران‌بهای باقیمانده از بیهقی در این زمینه روشن‌کننده بسیاری از نکات و ویژگیهای این دوره است. از نظر باسورث در طی این دوره بود که بی‌کفایتی‌های نظام دولتی غزنوی زیر فشار دشمنان جلوه آغاز کرد. این امر مشخص است که غزنویان میراث بسیاری از سامانیان ایرانی بردند و بسیاری از اعضای دیوانی سامانی را نیز به خدمت گرفتند و از رسوم و شیوه‌های اداری آن تأثیر پذیرفتند. همینطور مسلم است که ترکان و لاقول طبقه حاکمه آنان از لحاظ فرهنگی برای پذیرفتن ایرانیت و ایرانی شدن فوق‌العاده آمادگی نشان دادند.^{۱۸} به عقیده فرای غزنویان با آنکه در گذشته بنده و ترک بودند کاملاً ایرانی و اسلامی گشتند.



تزیین- روضه - تاوه عظیم تزیینی - برجسته کاری - سنگ مرمر - سده پنجم هجری / یازدهم میلادی

از ویژگیهای تاریخ غزنویان این است که مؤلف در هر بخش اطلاعات مفصل و مفیدی با ذکر توضیحات دقیق و محققانه راجع به موضوع در اختیار می‌گذارد

توجه بیشتر باسورث به خراسان از این رو است که این ولایت از لحاظ مادی و فرهنگی غنی‌ترین ولایت امپراتوری غزنوی بود



به عقیده بارتولد عصر غزنوی، به ویژه محمود غزنوی در سراسر مشرق زمین واجد اهمیت بسیار است زیرا مبانی و مبادی دستگاه دولتی شرق اسلامی در عهد وی به کمال نایل آمد و هوا خواهان این نظام مانند نظام الملک را برمی‌انگیخت که غالباً به محمود اشاره و استناد کند

پس آنها اساس سازمان جامعه یا فرهنگی راکه بدان رسیده بودند، دگرگون نساختند.^{۳۱} باسورث ضمن بحث در این زمینه‌ها، از کارگزاران دولت غزنوی و منشاء آنان یاد کرده و به بررسی عملکرد آنان پرداخته است. در این بخش همچون سایر بخشها مؤلف ضمن نقد اثر ناظم یا سایر مستشرقین نظیر بارتولد، مارکوارت، گیپ و باون در این زمینه، به مقایسه تطبیقی سایر منابع اصلی همچون بیهقی، گردیزی، عتبی، ابن اثیر و ثعالبی می‌پردازد و نقطه نظرات مختلف را بیان می‌دارد.

در مبحث نظام مالی به جریان وسیع مالیات‌گیری و انباشتن خزانه به منظور اداره مؤثر دولت و تامین هزینه مالی اردوکشی‌های نظامی جهت توسعه‌طلبی اشاره شده است زیرا ماهیت و ساختار امپراتوری غزنوی ضرورتاً نظامی و امپریالیستی بود. باسورث منابع درآمد غزنویان را به پنج دسته تقسیم می‌کند:

۱- املاک خالصه و دارایی خصوصی سلاطین. ۲- ضبط دارایی مردگان بی‌وارث به نفع سلطان و مصادره‌ها. ۳- خراج و هدایایی که ملوک تابعه و والیان و غیره به خزانه دولت غزنه می‌پرداختند. ۴- غنائم جنگی. ۵- مالیات مرسوم یعنی خراج و مالیاتهای اضافی^{۳۲} با این حال فزون‌طلبی سلاطین غزنوی دامنگیر عمال دولتی و وزراء نیز می‌شد. از شش نفری که در پادشاهی محمود، محمد و مسعود به منصب صدارت عظمی گماشته شدند، سه تن از مقام خود برکنار شدند و به سختی جان سپردند و یکی از آنان یعنی احمدبن حسن میمندی متحمل فضاخت شد و زمانی دراز زندانی گشت. در ادامه این بخش از شیوه‌های معمول اداری و حکومتی درباره غزنه نظیر مواضع، طیارات، حق ولی، مستخرج، نواگرفتن، مال ضمان، مال حلال، خراج، اسعار، عوارض، بقایا، تخمینی، جامگی، الاقساط و المصادرات سخن گفته شده و نحوه رفتار عمال دولت غزنوی برای وصول مالیات در ولایات تحت نظر، نظیر خراسان، خوارزم، سیستان، هند، کرمان، ری، گرگان و طبرستان مورد بررسی قرار گرفته است.^{۳۳}

در بخش دیوان و نظام خبررسانی باسورث معتقد است استفاده غزنویان از تشکیلات برید و اشراف اقتباس از شیوه ایران باستان بوده که از طریق خلفا و دودمانهایی که بعد از آنان در مشرق ظهور کردند، حفظ گردیده بود. اهمیت دیوان اشراف در یک حکومت مطلقه از گفته‌های سلطان مسعود پیداست که آن را مهمتر از دیوان عرض دانسته بود.^{۳۴}

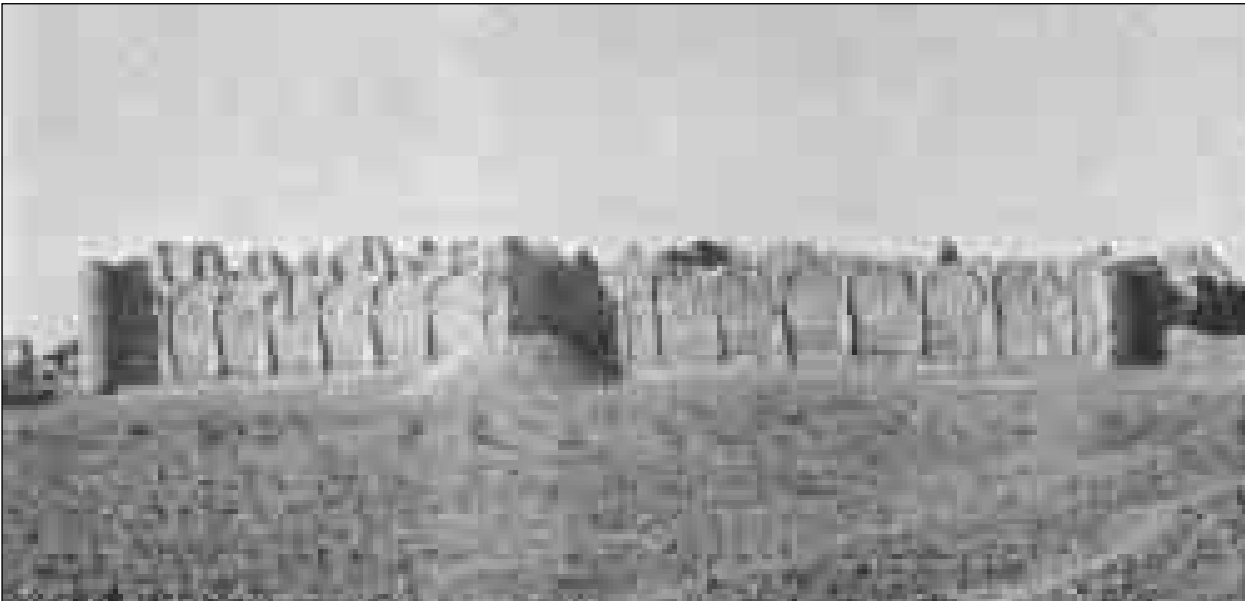
در فصل سوم که به موضوع «سپاه» اختصاص داده شده ابتدا از لشکریان ترک غزنوی که هسته اصلی ارتش غزنوی را تشکیل می‌دادند، سخن به

میان آمده است. ارزش این لشکریان ترک در بی‌ریزشگی و عدم وابستگی محلی آنان بود و همین امر باعث شد که در قرن چهارم هجری ارتش‌های شرق اسلامی به گرد هسته‌ای از بردگان، بخصوص غلامان ترک که به وفاداری و محاسن نظامی شهرت داشتند، تشکیل شود. در ادامه مطلب، ساختار و ویژگی‌های ارتش ضد ملیتی غزنویان، سربازان حرفه‌ای و داوطلبان (غازیان و مطوعه) مورد توجه قرار گرفته‌اند.

در این بخش ضمن استناد به دو کتاب بزرگ آداب الملوک قرن پنجم هجری که تنوع نژادی در ارتش غزنوی را می‌ستایند. چنین نتیجه می‌گیرد که اگر شخص قدرتمندی بر سریر پادشاهی بود گوناگونی ملیت‌ها در ارتش مایه قدرت او می‌گردید بویژه از این نظر که اقوام مختلف هر کدام دارای مهارت‌های خاص نظامی بودند.^{۳۵} ترکان، هندیان، دیلمیان، اکراد و اعراب از آن جمله بودند. با این حال باید به این نکته توجه نمود که غنائم فراوانی که از جنگ‌ها عاید سپاهیان میشد مایه اصلی حیات و موفقیت‌های ارتش غزنوی بود و از این رو به مجرد آنکه این غزوات و غنائم متوقف شد ارتش آنها متزلزل و دولتشان دچار انحطاط گشت.^{۳۶}

استفاده از فیل در جنگ‌های غزنویان اقتباسی از هندیان بود. از فیل نه تنها برای مقاصد تشریفاتی استفاده می‌گردید، بلکه بخشی از مهمترین تجهیزات جنگی ارتش به شمار می‌رفت. به عقیده باسورث در میان سلاله‌های اسلامی، غزنویان نخستین دودمانی بودند که از تعداد کثیری فیل در جنگ استفاده کردند و در نگرش مربوط به تدابیر جنگی جای معینی برای آنها تعیین نمودند. از حیث رزم‌آمایی پشت فیل جای مناسبی بود که در هنگام نبرد فرماندهان نظامی بر آن بنشینند و از آنجا میدان جنگ را زیر نظر بگیرند.^{۳۷} وی سپس به بحث نحوه استفاده از فیل در نبردهای مختلف غزنویان و میزان کارایی آنها در این زمینه می‌پردازد. تجهیزات و جنگ افزارهای انفرادی ارتش غزنوی کمان، گرز، نیزه، زوبین، تبرزین، شمشیر و قلاچور بود که پیوسته در عالم ایرانی به کار می‌رفت. بررسی عملکرد دیوان عرضی، سان سپاه و ترتیبات پرداخت مستمری به لشکریان و شماره سپاه موضوع بعدی این فصل است.

فصل چهارم به «زندگی و فرهنگ درباریان» پرداخته است و موضوعاتی از جمله تعلیم و تربیت سلاطین غزنوی، حمایت سلاطین غزنوی از دانشمندان، تشکیلات کاخ شاهی و بناهای سلاطین غزنوی مورد بحث و توجه قرار گرفته است. در امر تعلیم و تربیت سلاطین، باسورث معتقد است آگاهی از دانش کلاسیک اسلامی که سلاطین غزنوی در سنین اولیه زندگی کسب می‌کردند باناتوانی پادشاهان بزرگ سلجوقی در



لشکری بازار - کاخ - سده پنجم هجری / یازدهم میلادی

خواندن و نوشتن که ظاهراً تا پایان تاریخ این دودمان ادامه داشت، تفاوت نمایانی دارد.^{۲۶} در موضوع فرهنگ دوستی غزنویان با سورت ضمن بررسی نظرات مختلف از جمله نظر انتقادی بارتولد، براون، اگوست مولر و ریپکا همینطور نظر جانبدارانه ناظم، نظریه گروه اول را مورد تأیید قرار داده و به این نکته نیز اشاره می‌کند که تمامی فرهنگهای بسیار پیشرفته اسلامی این دوره فرهنگ نخبگان بود که پشت به سلطنت و اشرافیت داشت نه توده مردم. از سوی دیگر زمینه مالی حمایت از علما دقیقاً با زمینه‌های دولت و سلطنت یکی بود و هر دو طرف از هم سود می‌بردند.^{۲۷}

خراسان تحت حکومت غزنویان از لحاظ مادی و فرهنگی غنی‌ترین ولایت امپراتوری بود. از این رو بخش دوم کتاب از جلد اول آن به موضوع «خراسان در عصر غزنوی» پرداخته و در فصل پنجم خراسان و کرسی آن نیشابور به شیوه‌ای محققانه و بدیع مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است.

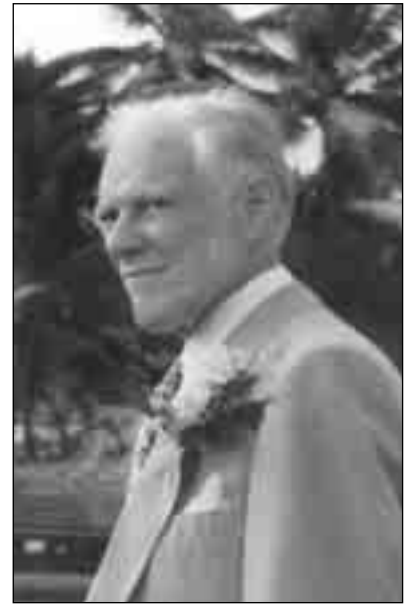
مؤلف برای ورود به این مبحث به بررسی نقش خراسان در قرون نخستین اسلامی و موقعیت سوق الجیشی آن پرداخته است. وی به این نکته مهم توجه می‌کند که مدت حکومت غزنویان در خراسان کوتاه بود و با آنکه در آغاز به خراسان ثبات سیاسی بخشید، لکن سرانجام نتوانست از این ولایت در برابر تهاجم ترکمانان حمایت کند.^{۲۸} در ادامه این فصل مفصلاً از تجارت و صنعت به عنوان پایه‌های اقتصادی پیشرفت نیشابور، همچنین از کشاورزی و آبیاری و جمعیت آن بحث شده است. به نظر باسورت در عصر سامانی و غزنوی اعیان نیشابور مسلط بر زندگی شهری بودند و کارهای

ظاهراً پیروی غزنویان از سامانیان و آگاهی از بهره‌هایی که قدرت نوظهور آنان می‌توانست با داشتن منافع مشترک با دولت بغداد حاصل کند، سبب حمایت آنان از آیین سنت شد نه آنکه پادشاهان و توده‌های ترک ذاتاً تسنن را بر دیگر فرق اسلامی ترجیح داده باشند

عام المنفعه آنان بر بسیاری از جنبه‌های زندگی مردم خراسان تاثیر داشت. وی پس از ارزیابی موقعیت شهر با استعانت از سفرنامه ناصر خسرو جمعیت نیشابور را در اوایل قرن پنجم هجری/یازدهم میلادی حدود سی یا چهل هزار تن تخمین می‌زند.^{۲۹}

فصل ششم به «ساخت اجتماعی نیشابور» می‌پردازد. در این فصل بیش از گذشته نویسنده کتاب مهارت خود را در تنظیم و تدوین و تحلیل برخی از مهمترین ویژگیهای زندگی اجتماعی خراسان روشن می‌نماید. اساس کار باسورت در این بخش استفاده از اطلاعات مقدسی بخصوص در رابطه با عصبیت خراسان است و شناسایی فرقه‌های مختلف مذهبی و دسته‌بندیهای محلی و شهری نظیر عیاران، طراران و مطوعه. بررسی اقدامات اعیان و علمای سنت در نیشابور و چگونگی پیوند مذهب شافعی با کلام اشعری و سپس با تصوف که در آراء امام محمد غزالی

صورت بست و همچنین پیوند مذهب حنفی با کلام ما تریدی، و نفوذ این فرقه‌ها در خاندان‌های متنفذ نیشابور همچون میکالیان، صاعدیان، تبابیان و صابونیان، از دیگر مباحث این بخش است.^{۳۰} بررسی اقدامات فرقه کرامیه در خراسان و بخصوص نیشابور، جماعت صوفیان و پیروان شیخ ابو سعید ابوالخیر میهنی، شیعیان اعم از سادات، اسماعیلیان و ذمیان از دیگر مباحث فصل ششم است. در زمینه اقدامات شیعیان نویسنده بر این باور است که تندروی‌های تشیع در غرب ایران و ولایت ساحل جنوبی دریای خزر و سیاست توسعه‌طلبی دیلمیان در آن نواحی که تشیع را به عنوان چهره استقلال سیاسی خود و حس ملی ایرانی پذیرفته بودند، حکام خراسان را برانگیخت تا برای دفاع از مذهب سنت در مقابل تشیع بایستند. با اینحال سلاطین غزنوی علیرغم سیاست مذهبی خشنی که داشتند با شیعیان میانه رو خراسان (شیعیان جعفری یا دوازده امامی) مدارا می‌کردند و آماده بودند که به آنان اجازه دهند تا به زندگی آرام خود ادامه دهند. از سوی دیگر سادات خراسان نیز خود را در درون ساخت اجتماعی و درون طبقات زمیندار و سوداگر منطقه درآویختند و تمایل چندانی به تعقیب سیاست‌های انقلابی نداشتند.^{۳۱} وی سپس به چگونگی نفوذ علویان از ولایت ساحلی دریای خزر به نیشابور و از آنجا به سایر شهرهای خراسان نظیر بهقی می‌پردازد. در قسمت آخر این فصل از ذمیان خراسان در این دوره که در مقایسه با اهل ذمه عراق و ایران غربی نقش چندان برجسته‌ای نداشتند، یاد می‌کند و در این زمینه به این نکته اشاره می‌کند که درخشش و تفوق دانش اسلامی در خراسان این دوره، احتمالاً موجب ترک مذهب بسیاری از ذمیان و قبول دین اسلام از سوی آنان



گرددیده بود. به این ترتیب باسورث پس از بررسی کلی اوضاع خراسان در عصر غزنوی در بخش سوم به موضوع «آمدن سلجوقیان و پیروزی آنان در دوره مسعود» می‌پردازد و این کار با فصل هفتم کتاب و توجه به «خاستگاه سلجوقیان» آغاز می‌کند. در بررسی این موضوع برای ریشه‌یابی مسئله ابتدا به نخستین ارتباطات ترکان با عالم اسلامی و نحوه نفوذ آنان در کسوت سپاهیگری و سوداگری توجه می‌نماید. باسورث غزان را به صورت قبیله‌ای از نه قبیله تغزغز می‌داند که بخش مهمی از اتحادیه ترکان (تیو-کیوی) شرقی را تشکیل می‌دادند و در قرن دوم هجری / هشتم میلادی از مغولستان بسوی غرب تا حوالی ایرتیش و دریای آرال و سیردریا کوچ کردند.^{۳۳} در این مورد بارتولد معتقد است که این غزان مانند تغزغان مشرق ترکستان بخشی از اتحادیه ترکان غربی بودند که پس از مرگ سولو رئیس قبیله تورغشان در ۱۱۹ ق / ۷۳۷ م متفرق و پراکنده شده بودند.^{۳۴} مؤلف تاریخ غزنویان ضمن بررسی اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی منطقه آسیای میانه و ماوراءالنهر، اقدامات اغزها و بخصوص خاندان سلجوقی را از حوالی سیر دریا تا ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان دنبال می‌کند. باسورث زمان اسلام آوردن سلجوق و خاندانش را سال ۳۸۲ ق / ۹۹۲ م تعیین می‌کند و دلیل ارائه این تاریخ را کمک نظامی سلجوقیان به سامانیان در مقابل بغراخان قراخانی ذکر می‌کند. وی همچنین فشار قبچاقان و قبیله همدست آنها قنقلی‌ها بر سلجوقیان را، عامل مهمی در مهاجرت‌های غزان طی این دوره می‌داند.^{۳۵} فصل هشتم کتاب دوباره به موضوع غزنویان بازمی‌گردد و مسئله «جلوس مسعودبن محمود بر تخت پادشاهی» را مورد توجه قرار می‌دهد. در

باسورث به این نکته اشاره میکند که سلاطین غزنوی درست نظیر سامانیان، آل بویه و زیاریان، نسب‌نامه نویسان دربارشان را بر آن داشتند که نسب‌شان را به پادشاهان ایران پیش از اسلام برسانند، نه خاندان برجسته‌ای از ترکان کافر. از این رو بود که نسب آنها را به یزدگرد سوم آخرین امپراتور ساسانی مرتبط کردند

بحث جانشینی سلطان محمود که سی و یکسال حکومت کرد ۳۸۸-۴۲۱ ق / ۹۹۸-۱۰۳۰ م و نزاع فرزندانش محمد و مسعود برای رسیدن به قدرت به این نکته اشاره می‌کند که قدرت امپراتوری غزنوی اساساً به رهبری نظامی و استعداد اجرایی سلطان آن بستگی داشت.^{۳۶} اگر چه محمد طی چند ماه امارت کوتاه خود نشانه‌ای از قدرت و درایت لازم برای اداره قلمرو غزنوی از خود نشان نداد اما مسعود هم که کمی بعد با حمایت امرای نظامی به قدرت رسید در این زمینه چندان موفق نبود و تنها ده سال حکومت کرد. ۴۲۱ - ۴۳۲ ق / ۱۰۳۰ - ۱۰۴۱ م. بر خلاف بارتولد که شخصیت مسعود را ضعیف و ناتوان قلمداد می‌کند^{۳۷}، باسورث پس از بررسی جوانب مختلف به این نتیجه می‌رسد که تفاوت‌های نهاد شخصیتی محمود و مسعود، هر قدر هم که مهم باشد، نقش تعیین‌کننده نداشت زیرا هر کدام با سلسله رویدادهای متفاوتی روبرو بودند و تفاوت همین رویدادها بود که صفات و سجایای متفاوتی را در آنها پدید آورد. مسعود به

یکباره با مسائلی رو در روی شد که هرگز محمود با آنها درگیر نشده بود.^{۳۸} در مسئله رقابت محمودیان و مسعودیان که طبع بدگمان مسعود به آن دامن می‌زد و نوعی تسویه حساب شخصی با رجال عصر محمودی محسوب می‌شد، بسیاری از صاحب منصبان با درایت زمان سلطان محمود از کار کنار گذاشته شدند و عده‌ای از جوانان بی‌تجربه و کارناپذیره مقرب مسعود روی کار آمدند. در زمینه فتوحات نظامی و دفاع از امپراتوری، نویسنده بر این باور است که هند صحنه برخی از بزرگترین فتوحات غزنویان بود. حتی شهرت سلطان محمود نیز بیشتر به کشور گشایی‌های او در هند مربوط می‌شود گو اینکه محمود در این منطقه بیشتر سرگرم فراهم آوردن غنیمت بود تا در پی رواج دین.^{۳۹} به عقیده باسورث شاید بتوان در نامه حرة ختلی به برادرزاده خود مسعود، برخی نشانه‌های اهمیتی را یافت که سلاله غزنوی به سرزمین هند می‌داد. وی در این نامه غزنه را به خاطر واقع بودن در برابر هند اصل امپراتوری می‌خواند و خراسان را در مرتبه دوم و ما بقی را فرع می‌داند.^{۴۰} از این رو بود که مسعود نیز به راحتی از خراسان دل کند و تمایل چندانی برای حفظ آنجا از خود نشان نداد. مسعود زمانیکه در سال ۴۲۹ ق / ۱۰۳۸ م قصد لشکر کشی به هندوستان و فتح قلعه هانسی را داشت و اطرافیان خطر وجود ترکمانان در منطقه را به وی گوشزد می‌کردند، اینطور پاسخ گفت: «اگر بسیار خلل افتد در خراسان روا دارم.»^{۴۱} در بررسی مسئله رهبری سلجوقیان که در فصل نهم با عنوان «ستیز با ترکمانان و سقوط قدرت غزنویان در خراسان» به آن پرداخته شده، باسورث با اعلام مبهم گذاشتن موضوع از سوی

منابع تاریخی، به نتیجه قطعی نمی‌رسد و تنها طغری و چغری فرزندان میکائیل بن سلجوق را مغز رهبری نهضت‌های ترکمنان معرفی می‌کند.^{۳۱} مؤلف در مبحث بررسی‌های نظامی و سوق‌الجیشی به موضوع مهارت‌های نظامی دو طرف درگیر می‌پردازد و مزایا و ویژگی‌های هر یک، به خصوص ترکمنان را نظیر سبکباری و نداشتن بند سنگین برمی‌شمارد. پس از بیان وضعیت خراسان در اواخر عهد غزنوی و نتایج غارت ترکمنان در این سرزمین که نیروهای سلطان مسعود نیز در این زمینه با آنها به رقابت برخاسته بودند، گزارش دقیق و مفصل بیهقی از نخستین تصرف نیشابور بدست ترکمنان ارائه می‌شود که از سایر منابع کامل‌تر است.

در مورد نگرش اعیان نیشابور و اینکه چرا بدون مقاومت شهر را تسلیم ترکمنان کردند، باسورث به مصالح اقتصادی، تجاری و کشاورزی ولایت اشاره می‌کند که بخصوص در دوران پادشاهی مسعود به علت بی‌توجهی غزنویان به امنیت منطقه، به خطر افتاده بود و اعیان نیشابور و کلاً خراسان برای حفظ این منافع از خطر نابودی، راساً به مصالحه با سلجوقیان روی آوردند. در همین زمینه فرای معتقد است آسانی کار سلجوقیان در گرفتن مرو و نیشابور ناشی از گرایش مردم بود به پایان بخشیدن به غارت‌ها و زیان‌های اقتصادی بیابانگردان ترک. بهتر بود که بدیشان می‌پیوستند تا خود را گرفتار گرسنگی می‌کردند تا به امید یاری غزنویان می‌نستند که بیشتر در اندیشه غنایم هند بودند تا نگهداری خراسان و ایران غربی.^{۳۲} با این حال باسورث معتقد است که وفاداری نسبت به غزنویان هنوز تا حدی در طبقات و رهبران مذهبی وجود داشته است.^{۳۳}

به ترتیب نبرد دندانقان نزدیک مرو بسال ۴۳۱ ق / ۱۰۴۰ م به حکومت غزنویان در خراسان پایان بخشید و سلطان مسعود بسوی هند رانده شد و بدست غلامان شورشی در سال ۴۳۲ ق / ۱۰۴۱ م در پنجاب کشته شد. به دنبال این قضایا بود که امپراتوری عظیم غزنویان در شرق ایران بدست ترکمنان بیابانگرد افتاد و آنان به سرعت سراسر خراسان و ایران را به تصرف درآوردند. در بخش پایانی این فصل، باسورث بطور خلاصه به موضوع نگرش سلجوقیان به قدرت پرداخته و این نظر را ارائه می‌دهد که قطع نظر از طغری بیک و چغری

کاربرد لقب «سلطان» برای محمود غزنوی که او را بین امراء عصر ممتاز کرده بود از جانب خلف بن احمد صفاری از باب تملق و تواضع در حق او بکار رفت ولی از جانب خلیفه عباسی مورد تایید قرار نگرفت و در سکه‌های او نیز هرگز ضرب نشد و تنها از سوی برخی شاعران و نویسندگان عصر از باب تملق در حق وی و پسرش مسعود تکرار گردید

از شش نفری که در پادشاهی محمود، محمد و مسعود به منصب صدارت عظمی گماشته شدند، سه تن از مقام خود برکنار شدند و به سختی جان سپردند و یکی از آنان یعنی احمدبن حسن میمندی متحمل فضاحت شد و زمانی دراز زندانی گشت

بیک بنظر نمی‌رسد که کسی دیگر از رهبران سلجوقی از افق‌های تازه‌ای که در برابرشان گشوده شده بود، آگاهی نشان داده باشد، از این رو اختلاف میان پادشاهان سلجوقی و اطرافیان‌شان از یک سو و هم قبیله‌گان ترک آنان که می‌رفتند تا سلطنت سلجوقیان بزرگ را تبه سازند از سوی دیگر در شرف تکوین بود.^{۳۴} با این حال باسورث به مسئله مهم تأثیر پذیری سلجوقیان از غزنویان در پیروی از اسلام سنی و الگوی حکومتی و فرهنگ ایرانی - اسلامی اشاره خاصی نمی‌کند. به این ترتیب جلد اول کتاب تاریخ غزنویان با فهرستی از اسامی پادشاهان غزنوی که در غزنه حکومت کردند و کتابشناسی، در ۲۸۵ صفحه به پایان می‌رسد.

جلد دوم کتاب پس از گذشت بیش از یک دهه از چاپ جلد اول کتاب تاریخ غزنویان آماده طبع شد.

جلد دوم با اینکه حدود صد و پنجاه سال از تاریخ این دودمان را در برمی‌گیرد ولی بطور محسوسی کوتاهتر از جلد اول آن است که به تاریخ کمتر از نیم قرن می‌پردازد و علت این امر به عقیده مؤلف پراکنده بودن منابع تاریخی دوره‌های میانه و اخیر دودمان غزنوی نسبت به منابع تاریخی دوره نخست این خاندان است. باسورث با اشاره به منابع خاصی که در تالیف جلد دوم کتاب از آنها سود جسته، به اهمیت و میزان اطلاعات هر کدام از آنها پرداخته و در ادامه ارزیابی کوتاهی از اهمیت تاریخی این دوره ارائه می‌دهد که عصر میانی و ایام زوال دودمان غزنویان هند است زیرا غزنویان در مقابله با قدرت دودمان ترک سلجوقی، ناچار شدند

خراسان و نیمه غربی افغانستان کنونی را به آنها واگذار کنند. قطع رابطه کامل آنها با ماوراءالنهر نیز پس از افتادن قطعی بلخ بدست سلجوقیان و انعقاد قرارداد صلح بسال ۴۵۱ ق / ۱۰۹۵ م میان چغری بیک داود و سلطان ابراهیم غزنوی، عملی گشت.^{۳۵} اما هندوستان همچنان به عنوان رزمگاه خاص غزنویان باقی ماند تا اینکه پس از مرگ مسعود سوم (۴۹۲ - ۵۰۸ ق / ۱۰۹۹ - ۱۱۱۵ م) تزلزل در ارکان دولت غزنوی محسوس شد و سرانجام دولت غزنه تحت سیادت سلاجقه به رهبری سلطان سنجر درآمد که به حمایت از بهرامشاه غزنوی در مقابل رقبا برخاسته بود ۵۱۱ ق / ۱۱۱۲ م. سلطنت بهرامشاه اگرچه تا حدودی با آرامش توأم بود ولی به استقلال غزنویان که تا این

زمان حفظ کرده بودند، لطمه زد. از سوی دیگر اقدامات بهرامشاه زمینه‌دگری با غوریان را فراهم کرد که در نهایت در مواجهه با خاندان غوری آل شنسب ابتدا مجبور شدند غزنه را رها کرده و تنها در پنجاب و لاهور حکومت کنند و کمی بعد سلطان معزالدین غوری گام‌های توسعه‌طلبی خود را بسوی هند برمی‌داشت، به حکومت خاندان غزنوی کاملاً پایان بخشید.

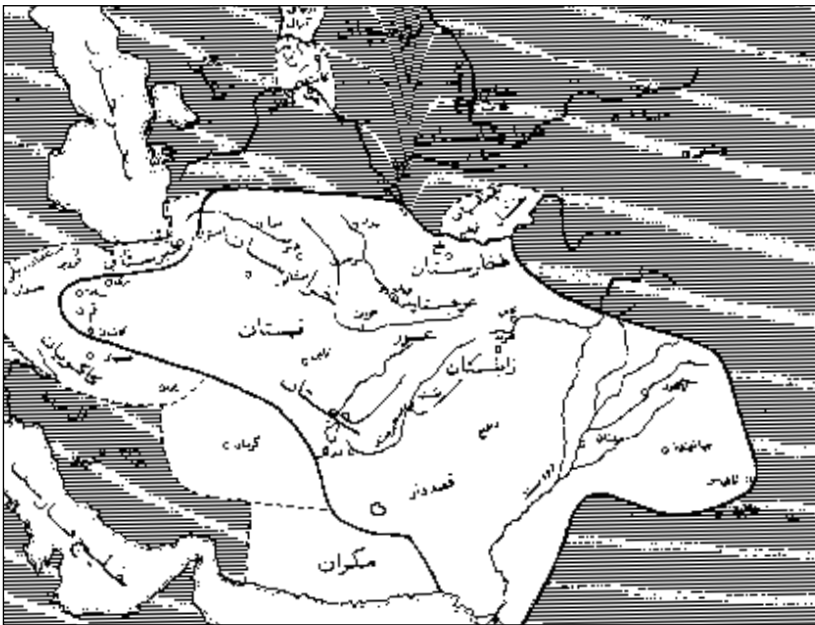
بدینگونه جلد دوم کتاب تاریخ غزنویان، پس از پیشگفتار در چهار بخش تحت عنوان «شکست در مغرب و پی‌آمد آن ایام محن»، «پادشاهی ابراهیم: قطع و پیوستگی»، «مسعود و پسرانش» و «مبارزه باغوریان و آخرین سلاطین غزنوی»، ادامه حیات و انحطاط و انقراض دولت غزنویان را مورد بررسی قرار داده است. در این قسمت کتاب که بسیار مختصرتر از جلد اول آن است، باسورث دقت زیادی را صرف تعیین تاریخ دقیق پادشاهی و سلطنت و القاب هر یک از سلاطین متاخر غزنوی که اکثراً کوتاهی داشتند، نموده است. در این قسمت مؤلف به علت فقدان منابع مفصل همچون عتبی، بیهقی و گردیزی و ایجاز و اختصار سایر منابع تاریخی همچون جوزجانی، ابن اثیر و حسینی، بیشتر از دیوان‌های شعری آن عصر نظیر مسعود سعدسلیمان، عثمان مختاری، عبدالواسع جبلی، سنایی، ابوالفرج رونی و سید حسن غزنوی، یا از منابع ادبی همچون جوامع الحکایات عوفی و آداب الحرب و الشجاعة فخر مدبر مبارکشاه، بهره جسته است.

بیان وقایع منجر به پیروزی غوریان بر خسرو

ملک آخرین پادشاه غزنوی لاهور بسال ۵۸۲ ق / ۱۱۸۶ م، پایان بخش مطالب جلد دوم کتاب است. ضمیمه الف کتاب «گزارش ابن بابا القاشانی درباره تاریخ غزنویان» است. وی مؤلف کتابی بنام رأس مال الندیم به زبان عربی در باب ادب است که قسمت آخر فصل پایانی آن به تاریخ غزنویان می‌پردازد. از این رو با سورت به ترجمه و نقد مطالب آن در ضمیمه الف پرداخته است. فهرست اسامی پادشاهان غزنوی در غزنه و هند ۳۶۶-۵۸۲ ق / ۹۹۷-۱۱۸۶ م در ضمیمه ب کتاب آورده شده است.

به هر ترتیب از فتح غزنین بسال ۳۵۱ ق / ۹۶۳ م توسط الپتگین که آغاز پیدایش دولت غزنه بود تا خاتمه سلطنت خسرو ملک در لاهور بسال ۵۸۲ ق / ۱۱۸۶ م که دولت غزنویان انقراض نهایی یافت، مدت فرمانروایی امراء غزنه در ایران و خارج از ایران رویهمرفته حدود دویست و چهل سال طول کشید که از این میان فقط نیم‌قرنی بیشتر در ایران مجال قدرت نمایی به آنها داده نشد و باقی آن در قلمرویی که قسمت عمده آن به گذشته ایران تعلق داشت ادامه پیدا کرد.^{۶۶} اما آوازه این نیم‌قرن، به وسیله سیاستمدارانی نظیر نظام‌الملک که از سلطان محمود بعنوان پادشاهی عادل و فراترس و دانش دوست و جوانمرد و بیدار و قوی رأی و پاک دین و غازی نام می‌برد،^{۶۷} یا به وسیله اشعار ستایشگران معروف دربار غزنه و کسانی چون عنصری، فرخی و منوچهری در تاریخ ایران انعکاس طولانی یافت و شهرتی عظیم برای محمود به ارمغان آورد.^{۶۸} بدین ترتیب با تصویری که از سلاطین غزنوی ترسیم شد آنها نمونه پادشاهان ایرانی، اسلامی شناخته شدند.

جلد اول کتاب تاریخ غزنویان با عنوان کامل غزنویان، امپراتوری آنان در افغانستان و مشرق ایران از ۳۸۴ ق / ۹۹۴ تا ۴۳۲ ق / ۱۰۴۰ م، در سال ۱۹۶۳ م / ۱۳۴۲ ش به همت دانشگاه ادینبورگ به چاپ رسید و در ایران توسط مترجم توانا آقای حسن انوشه ترجمه شد و دوبار در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۶۲ به چاپ رسید. جلد دوم تاریخ غزنویان بیش از یک دهه پس از انتشار جلد اول، آماده طبع گردید و در ایران بسال ۱۳۶۴ ترجمه و به چاپ رسید. سپس انتشارات امیرکبیر برای آسانی کار پژوهندگان و خوانندگان دو مجلد را یکجا در سال ۱۳۷۲ به چاپ رساند که کاری قابل تقدیر است. امید است معرفی این اثر جامع در مورد تاریخ غزنویان زمینه ترجمه و انتشار سایر آثار ارزشمند مؤلف را نیز فراهم آورد تا مورد استفاده بیشتر دانش پژوهشان و محققان کشور قرار گیرد.



**کاربرد لقب «سلطان»
برای محمود غزنوی که او را
بین امراء عصر خویش
ممتاز کرده بود
از جانب خلف بن احمد صفاری
از باب تملق و تواضع در حق او
بکار رفت ولی از جانب
خلیفه عباسی مورد تایید
قرار نگرفت و در سکه‌های او نیز
نویسندگان آن عصر از باب تملق
در حق وی و پسرش مسعود
تکرار گردید**

پس‌نوشتها:

۱- باسورت، کشفیوه، اسامی، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ج اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵.

۲- مامی، دو مجلد کتاب تاریخ، ج ۱: *Ghaznavids: their Empire in Afghanistan and Eastern India 1040-1186*, 1st ed. Edinburgh, 1967, 2nd ed. London, 1974.

۳- *The Later Ghaznavids: splendor and decay: the dynasty in Afghanistan and northern India 1040-1186* (1977).

۴- باسورت، کشفیوه، اسامی، تاریخ ایران، ج ۱، باب ۱۰، تاریخ دولت صفاریان، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵. نام اصلی کتاب:

Sistan under the Arabs: from the Islamic Conquest to the end of the Saffarids (30, 250, 691, 694) Rome, 1968.

۵- باسورت، کشفیوه، اسامی، سکه‌های اسلامی، ترجمه فردوس بیدری، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پژوهش، تهران، ۱۳۶۰. نام اصلی کتاب:

۶- *The Saffarid Dynasties: A Chronological and Genealogical Survey* Edinburgh, 1967.

۷- باسورت، کشفیوه، اسامی، تاریخ ایران، ج ۱، سکه‌های صفاریان، دولت ساسانیان، جلد سوم، شماره ۱، پژوهش‌های دانشگاه امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸. ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸. نام اصلی کتاب: *سکه‌های صفاریان، دولت ساسانیان، جلد سوم، شماره ۱، تاریخ ایران، اسامی، ج ۱، سکه‌های صفاریان، دولت ساسانیان، جلد سوم، شماره ۱، پژوهش‌های دانشگاه امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸. ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۸. نام اصلی کتاب:*

۸- *The Arabs and the Cultural Heritage of the Islamic World*, London, 1969, pp. 45-79.



دایره‌المعارف اسلام، خراسان پژوهی، سال ۳.

۱. بهار و تابستان ۱۳۷۹، صص ۲۰-۹.
- ۸- اشیور، برتولد: تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۲، ترجمه ج اول جواد فلاطوری، ترجمه ج دوم مریم میراحمدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷.
- ۹- Nazim, M The life and times of Sultan Mahmud of Ghazna (Cambridge), ۱۹۳۱
- ۱۰- باسورث، تاریخ غزنویان پیشین، ص ۳۲.
- ۱۱- همان، ص ۳۵. همچون حکومت سپاهسالار قراتگین اسفنجابی و غلامان خاصش در بست و رخج.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین: دنباله روزگاران ایران، از پایان ساسانیان تا پایان تیموریان، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۱۱.
- ۱۳- همان، ص ۳۸.
- ۱۴- همان، صص ۴۴، ۴۵.
- ۱۵- بارتولد، نوبه ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۶۰۶.
- ۱۶- باسورث، تاریخ غزنویان پیشین، ص ۵۰، برای اطلاعات بیشتر در مورد کرامیه نک: بارتولد، ج ۱، صص ۲-۶۱۱.
- ۱۷- نک: زرین کوب پیشین، صص ۴-۱۱۳.
- ۱۸- باسورث، تاریخ غزنویان، پیشین، ص ۵۳.
- اشپولر پیشین، ص ۱۹۷.
- ۱۹- فرای، ریچارد: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۲۸.
- ۲۰- باسورث، تاریخ غزنویان پیشین، ص ۶۴.
- ۲۱- همان، صص ۸۸-۶۲.
- ۲۲- همان، ص ۹۲.
- ۲۳- همان، ص ۱۰۶، در این مورد نک: نظام‌الملک، حسن بن علی: سیرالملوک (سیاست‌نامه)، به اهتمام هیبریت دارک، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲، صص ۷-۱۳۶.
- ۲۴- زرین کوب پیشین، صص ۲-۱۲۱.
- ۲۵- باسورث تاریخ غزنویان پیشین، ص ۱۱۴.
- ۲۶- همان، ص ۱۳۰. در مورد بیسوادی سلطان سنجر نک: بارتولد، ج ۱، صص ۱۹-۶۰۷.
- ۲۷- همان، ص ۱۳۳.
- ۲۸- همان، ص ۱۴۸.
- ۲۹- همان، ص ۱۶۴.
- ۳۰- همان، صص ۱۸۷-۱۷۳.
- ۳۱- همان، ص ۱۹۷.
- ۳۲- همان، صص ۳-۲۱۲.
- ۳۳- بارتولد، ج ۱، ص ۴۴۰.
- ۳۴- باسورث، صص ۷-۲۲۵.
- ۳۵- همان، ص ۲۲۵.
- ۳۶- بارتولد معتقد است که «مسعود فقط عیوب و نواقص پدر را به ارث برده بود.» ج ۱، ص ۶۱۸. بنظر زرین کوب نیز «مسعود جز دل‌آوری و زردوستی چیزی از صفات پدر را به ارث نبرده بود و از تدبیر و خردمندی او بهره‌ی نداشت.» ص ۱۱۷.
- ۳۷- باسورث تاریخ غزنویان پیشین، ص ۲۳۷.
- ۳۸- همان، ص ۲۴۱. نک: فرای، ص ۲۳۷.
- ۳۹- نک: بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، به اهتمام قاسم غنی و علی اکبر فیاض، انتشارات خواجه، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، صص ۴-۱۳.
- ۴۰- همان، ص ۵۳۲.
- ۴۱- باسورث تاریخ غزنویان پیشین، ص ۲۵۱.
- ۴۲- فرای پیشین، ص ۲۴۲.
- ۴۳- نک: باسورث تاریخ غزنویان پیشین، صص ۸-۲۶۶.
- ۴۴- همان، صص ۲-۲۷۱. مقایسه کنید با بارتولد پیشین، ج ۱، صص ۵۰-۶۴۸.
- ۴۵- بارتولد پیشین، ج ۱، ص ۶۴۰.
- ۴۶- نک: زرین کوب پیشین، صص ۲۲-۱۲۰.
- ۴۷- نظام‌الملک پیشین، ص ۶۵. وی همچنین نام سلطان محمود غزنوی را در کنار نام پادشاهانی چون فریدون و اسکندر و اردشیر و انوشیروان عادل و عمر بن خطاب و عمر بن عبدالعزیز و هارون و مامون و معتصم و اسمعیل بن احمد سامانی می‌آورد که دارای دانش و فرازیدی بودند. نک: صص ۲-۸۱.
- ۴۸- در مورد جوانب تاریک سلطنت غزنویان نک: بارتولد، پیشین، ج ۱، صص ۱۹-۶۰۷.

1964, 1969}}
 (An Early Arabic Memoir for Prince Fahir Dhu'l-Yaminin's Episode to his son 'Abdullah (206-213)); Journal of Near Eastern Studies Chicago VOL. xlv (1970), PP. 25-41
 (The Ghaznavid Military Organization); Der Islam. VOL. XXXVI (1950), PP. 3-17
 (The Imperial Policy of the Early Ghaznavids); Islamic Studies Karachi, VOL. 1 (1962), PP. 49-82
 (The Structure of the Early Ghaznavids); Oriens VOL. XV (1962) PP. 210-34
 (Mahmud of Ghaznavid Contemporary Texts and an Later Persian literature); Iran, VOL. LV (1966), PP. 85-92
 (The Development of Persian Culture under the Early Ghaznavids); Iran VOL. 4 (1969), PP. 31-44
 (The Turks in the Islamic Lands up to the Mid-11th Century); Ph.D. Thesis, Technische Universität, VOL. III (1971)
 (Ghaznavid); Encyclopaedia of Islam, Leiden, 2nd ed.
 (Kakchayats); Encyclopaedia of Islam, Leiden, 2nd ed.
 (Datalms in Central Asia the Khatays of Jib' and Yaul); Iran VOL. LV (1970), PP. 24-29
 (On the Chronology of the Zaynids in Turgan and Talsostan); Der Islam, Berlin, VOL. XI (1964)
 Central Asiatic Journal Wiesbaden VOL. VI (1961). (The early Islamic history of Turan)
 (Early sources for the history of the first four Ghaznavid sultans (977-1041)); Islamic Quarterly London, VOL. VII (1963)
 (Notes on the pre-Ghaznavid history of eastern Afghanistan); Islamic Quarterly London, VOL. IX (1965), PP. 12-24
 ۶- زرین کوب: مقالات ترجمه شده باسورث مورد زیر
 هاشم، اکبر است:
 دیوان مرگوز به سوره سجدی، اسلام، مسجده
 سنجی، نور، ۱۳۵۴، صص ۴۰۸-۴۰۰، ۶۰۰-۶۰۰
 ۷۳-۷۲: همان، سوره سجدی، اسلام، مسجده